

اعتمادسازی کنید و امین دانش آموزان باشید

نصرالله دادار

بهرروز خاماچی، معلم تبریزی با بیش از ۵۰ سال سابقه تدریس

«اعتمادسازی کنید و امین دانش آموزان باشید. این کار نقش بسیار مهمی در موفقیت معلم در جریان یاددهی - یادگیری دارد.»
عبارت بالا، پیشنهاد آقای بهروز خاماچی، معلم تبریزی، با بیش از ۵۰ سال سابقه تدریس در مدارس و مراکز تربیت معلم، خطاب به معلمان امروز مدارس کشور است. گفت‌وگوی ما با ایشان را در ادامه بخوانید:

بهرروز خاماچی در یک نگاه

آقای بهروز خاماچی در سال ۱۳۱۴ ه.ش در تبریز متولد شد. پس از اخذ دیپلم، در سال ۱۳۴۱ به استخدام آموزش و پرورش درآمد و کار تدریس را در مدرسه روستای هراب در دامنه سهند آغاز کرد.

او در همین سال برای تحصیل در رشته تاریخ و جغرافیا به دانشگاه تبریز راه یافت و در سال ۱۳۴۵، از این دانشگاه مدرک کارشناسی دریافت کرد. سپس در سال ۱۳۴۷ در مقطع کارشناسی ارشد ادامه تحصیل داد و در سال ۱۳۴۹، مدرک کارشناسی ارشد خود را در رشته جغرافیا با گرایش آذربایجان‌شناسی اخذ کرد.

آقای خاماچی بعد از ۳۷ تدریس در مناطق گوناگون آذربایجان شرقی مانند بستان آباد، مراغه، بناب، آذرشهر و تبریز، در سال ۱۳۷۸ ه.ش بازنشسته شد، اما کار تدریس را رها نکرد و تاکنون، که بیش از ۵۰ سال از آغاز معلمی‌اش می‌گذرد، به این کار ادامه داده است.

ایشان علاوه بر اینکه معلمی موفق است، یک محقق و مؤلف موفق استان آذربایجان شرقی نیز محسوب می‌شود. از وی تاکنون ۴۲ جلد کتاب درباره تاریخ و جغرافیای تبریز و آذربایجان به چاپ رسیده است. دو سال پیش هم یکی از آثار ایشان با عنوان «شهر من تبریز» کتاب برگزیده سال شد. آقای خاماچی علاوه بر فعالیت‌های آموزشی و پژوهشی، دو دوره است که عضو شورای کلان شهر تبریز است. او هم‌اکنون با رادیو تبریز نیز همکاری دارد و دبیر هیئت پیش‌کسوتان کوهنوردی تبریز است.

● آقای خاماچی، بیش از ۵۰ سال است که جناب‌عالی در مدارس و مراکز تربیت معلم مشغول تدریس هستید. اولین و مهم‌ترین سؤال ما این است که در طول این مدت از چه روش‌هایی برای تدریس استفاده کرده‌اید و براساس این تجربه ارزشمند، چه روش‌هایی را برای تدریس در عصر حاضر پیشنهاد می‌کنید؟

نخستین کار این است که معلم دانش آموزان را مثل فرزندان خود بداند. یعنی میان معلم و دانش آموز نباید فاصله و اختلاف باشد. من همیشه بانشاط و شادمانی در کلاس حاضر می‌شوم. دانش آموزان من، دردهایی را که به پدران‌شان نمی‌گفتند، به راحتی با من در میان می‌گذاشتند و مرا امین می‌دانستند. اولین شگرد معلم این است که اعتماد دانش آموزان را جلب کند، این رمز موفقیت است. دومین موضوع این است که از وسایل به روز، اعم از فیلم‌های جغرافیایی ماهواره و رایانه استفاده می‌کنم. در آن زمان که تلویزیون نبود، من اسلایدهایی می‌خریدم و تصویرهای جاهایی را که برای ما قابل رفتن نبود، مثل ژاپن و استرالیا، با دستگاه پروژکتور در کلاس نشان می‌دادم. با این کار بچه‌ها را علاقه‌مند می‌کردم که اگر خودشان هم دوربین دارند از مناطق جالب تصویر تهیه و مشارکت کنند. روش دیگر گردش علمی است که الان هم دارم. من دبیر هیئت کوهنوردی پیش‌کسوتان هستم. در زمان تدریس، معاون کوهنوردی تبریز بودم و به هر جای ایران می‌رفتم، برای دانش آموزانم عکس می‌آوردم.

اولین شگرد معلم
این است که اعتماد
دانش آموزان را جلب کند،
این رمز موفقیت است

بچه‌ها دفتري دارند و قرار است اگر قلعه‌ای یا نقاطی دیدنی در اطرافشان شناسایی می‌کنند، به ما معرفی کنند. البته روش شناسایی را هم آموزش می‌دهیم. درباره آثار تاریخی، مساجد، معابد، آداب و رسوم، عید نوروز و محرم نیز باید بنویسند.

● نقش مطالعه مستمر را برای معلم در جریان یاددهی - یادگیری چگونه ارزیابی می‌کنید؟

معلم باید اهل مطالعه باشد. من همیشه در درسی که می‌دادم غرق بودم. از پیش می‌دانستم روزهای بعد سر کلاس چه خواهیم گفت. به بچه‌ها می‌گفتم اگر سؤالی از من پرسیدید و من ندانستم، ناراحت نشوید، من روز

با دانش آموزانم به گردش علمی می‌رفتیم. مثلاً به دریاچه ارومیه می‌رفتیم و دقت می‌کردیم که آب از کجا می‌جوشد. این را به بچه‌ها نشان می‌دادم. بچه‌ها را به قلعه‌های تاریخی که در موردشان کتابی هم نوشته‌ام، می‌بردم و درباره معماری دوره خاص هر قلعه، چگونگی و جنس سنگ‌ها و تاریخ قلعه هلاکوخان با بچه‌ها حرف می‌زدیم.

وقتی به روستا می‌رفتیم، در مورد اینکه مثلاً چرا این روستا پلکانی است، با بچه‌ها صحبت می‌کردم. موضوعاتی را که در کلاس می‌گفتم، بچه‌ها می‌نوشتند و قرار می‌گذاشتیم که مثلاً دو هفته بعد به لبقوان برویم و آنجا را ببینیم.

گاهی بچه‌ها را به حاشیه شهر می‌بردم. به آن‌ها می‌گفتم پراکنده شوید و پرسش‌نامه‌ای تهیه کنید و با مهربانی با مردم صحبت کنید. ببینید از کجا آمده‌اند و چرا در تبریز ساکن شده‌اند؟ به مردم بگویید ما مأمور اطلاعاتی یا مالیاتی نیستیم، دانش آموز هستیم و می‌خواهیم تحقیق کنیم. اگر نخواستند مجبورشان نکنید.

الان بچه‌ها می‌گویند عکس شما را از بیست سال پیش در آلبوم داریم. وقتی در مدارس دیگر سخنرانی می‌کردم، و بچه‌ها کتاب‌های مرا با علاقه تهیه می‌کردند.

● چه روزهایی بچه‌ها را به گردش علمی می‌بردید؟

اکثر روزهای تعطیل به گردش علمی می‌رفتیم. البته خانواده‌های دانش آموزان هم به من اطمینان داشتند.

● غیر از روش‌هایی که به آن‌ها اشاره کردید، چه روش‌های دیگری را برای تدریس مؤثر می‌دانید؟

الان سی‌دی‌های جالبی درباره درس جغرافیای ایران یا جغرافیای شهرها وجود دارد. ما این سی‌دی‌ها را از بیرون تهیه می‌کنیم. مؤسساتی هستند که می‌دانند معلم‌ها چه می‌خواهند و آن‌ها را تدوین می‌کنند. کارگاه جالبی داریم که در آن این سی‌دی‌ها را نمایش می‌دهیم. در این کارگاه همه‌جا نقشه نصب کرده‌ایم. مثل نقشه‌های برجسته جغرافیایی سحاب.

یکی دیگر از روش‌های آموزشی من این است که از بچه‌ها می‌خواهم کتاب خاصی را خلاصه کنند. نمره‌ای هم برای این کار اختصاص می‌دهم که مثلاً از ۱۰۰ صفحه کتاب، مطالب مربوط به کلاس درس ما را تهیه کنند.

مثلاً برای تدریس اکوتوریسم از بچه‌ها می‌خواهیم اکوتوریسم شهر یا منطقه خودشان را ترسیم کنند؛ مانند منطقه دریا و خانه. همه این فعالیت‌ها نمره دارند.

معلم باید عشق به معلمی داشته باشد. همه می‌دانیم که حقوق معلمان کم است، با وجود این من خوشحالم که ۵۰ سال است معلم هستم



عکاس: جلال شمس آذران

من دانش‌آموزان را به گردش علمی می‌بردم و از این روش در جهت یاددهی - یادگیری استفاده می‌کردم. مثلاً آن‌ها را به دریاچه ارومیه می‌بردم و آن‌ها را با مسائل مختلف این دریاچه آشنا می‌کردم

بعد به شما جواب خواهم داد. می‌روم مطالعه می‌کنم، فرهنگ‌نامه‌ها را می‌بینم و جواب شما را می‌دهم. بچه‌ها هم استقبال می‌کردند، چرا که می‌فهمیدند برایشان احترام قائل هستم. من کتاب‌هایم را کنار تخت خوابم چیده‌ام. موقع خواب کتاب می‌خوانم و یادداشت برمی‌دارم. سر کلاس درس که می‌روم، حرف‌های زیادی برای گفتن دارم، چون اهل مطالعه هستم. من تا آخرین لحظه عمرم می‌خوانم، می‌نویسم و ورزش می‌کنم.

● آقای خاماچی، از کتاب‌هایتان هم برایمان بگویید.

مهم‌ترین کتاب من «فرهنگ جغرافیای آذربایجان» است که انتشارات سروش آن را چاپ کرده است. صدو هشتاد تصویر رنگی دارد. مثل دایره‌المعارف از الف شروع می‌شود و همه مناطق جغرافیایی آذربایجان را دربرمی‌گیرد.

به تازگی کتابی چاپ کرده‌ام به نام «تبریز از نگاه جهان گردان». سفرنامه‌های تعداد ۲۰۰ نفر از جهان گردانی را که به تبریز سفر کرده و درباره آن نوشته‌اند، در یک مجموعه جمع کرده‌ام.

کتاب دیگر، «سهند در گستره آذربایجان» است که درباره چگونگی تشکیل سهند و چگونگی آبیاری منطقه با نوزده رودخانه و دلایل آبادی اطراف سهند مثل مراغه و تبریز گفته‌ام. به خاطر خاکستری که از آتشفشان ریخته و پس از میلیون‌ها سال به کود طبیعی تبدیل و تجزیه شده، خاک مناطق اردبیل، اهر، مشکین و سراب و چهار روستای اطراف سیلان، و هشت‌رود و مراغه و تبریز و بستان‌آباد حاصل‌خیز شده است. بهترین باغ‌ها، چمنزار و... که پنیر لیقوان دارند، همگی نتایج همین حاصل‌خیزی‌اند. این‌ها موضوعاتی هستند که در کتاب من بیان شده‌اند.

● چه پیامی برای معلمان سراسر کشور دارید؟

معلم باید ذاتاً معلم باشد و عشق به معلمی داشته باشد. همه می‌دانیم که حقوق معلمی کم است. الان حقوق شاگردان من در تراکتورسازی بیشتر از حقوق فعلی من است. با وجود این خوش‌حالم که مرا به عنوان معلمی موفق می‌شناسند. برای من، از درآمد بهتر این است که وقتی سوار اتوبوس می‌شوم، همه به احترامم بلند می‌شوند و جای خود را به من می‌دهند و می‌گویند او معلم خوب تبریز است. اگر ما گرفتاری هم داریم باید انسان‌های خوبی باشیم. گرفتاری‌ها هرگز نباید در کلاس عنوان شوند و فکر معلم را در تدریس به خود مشغول دارند. ما خودمان این راه را انتخاب کرده‌ایم، به زور که ما را معلم نکرده‌اند.

من دو دوره است که عضو شورای کلان شهر تبریز هستم. اکثر رأی‌دهندگان به من، همان دانش‌آموزان دیروز، امروز و خانواده‌هایشان هستند.

معلم‌ها باید انسان‌های اجتماعی هم باشند. در جمع مردم در حد اعتدال شرکت کنند؛ در مساجد، عروسی‌ها و در مراسم. خیلی از معلم‌ها را در تبریز اصلاً نمی‌شناسند، اما مرا همه تبریزی‌ها می‌شناسند. حتی راننده‌های اتوبوس رانی هر وقت و هر جا مرا ببینند، سوارم می‌کنند.

شاگردی داشتم از کردستان آمده بود. روزی وقتی همه از کلاس بیرون رفتند، او هنوز مانده بود. چون من آخرین نفر هستم که از کلاس بیرون می‌روم متوجه او شدم. داشت اشک می‌ریخت.

پرسیدم: «چه شده؟» گفت: «نمی‌توانم بگویم. گفتم: «چرا؟ من هم مثل پدرت هستم. پول لازم داری؟» او را به دفتر بردیم و با چند نفر از معلمان خوب مدرسه، از او خواستیم مشککش را بگوید. او گفت: «خواهرم فلج شده است و او را به مسافرخانه آورده‌ایم و نمی‌دانیم با او چه کنیم؟»

از دانش‌آموزم پرسیدم: «پزشکان درباره او چه گفته‌اند؟» جواب داد: «گفته‌اند اگر یک ماه در بیمارستان بماند و فیزیوتراپی شود درمان می‌شود.»

بلافاصله گوشی تلفن را برداشتم و به برادر باجنابم دکتر شهرآرا که پزشک بود زنگ زدم. دکتر شهرآرا فوراً آمبولانسی فرستاد و مریض را به بیمارستان رازی بردند. حدود ۲۰ روز در بیمارستان فیزیوتراپی شد و تحت کنترل قرار گرفت. مادرش هم کنارش بود تا اینکه خوب شد و خودش راه رفت. شبی از شب‌ها با پای خودش به خانه ما آمد برای تشکر.

این کارها در کلاس، در جامعه و نزد خدا ارزش زیادی دارند. یکی دیگر از دانش‌آموزان برای اینکه عینک نداشت گریه می‌کرد. چشمانش نمی‌دید. ما فامیلی به نام دکتر صدقی‌پور داشتیم که چشم‌پزشک بود. دانش‌آموز را نزد ایشان فرستادیم. ایشان هم پولی از او نگرفت و به من گفت: هر وقت چنین دانش‌آموزانی گرفتار چشم‌پزشکی شدند، نزد من بفرستید تا من هم در این عمل خیر سهمی داشته باشم.

آدمی پس از ۳۰ سال خدمت که بازنشسته می‌شود، شب که می‌خواهد، مثل پرده سینما کلاس‌ها از مقابل دیدگان او می‌گذرند. اگر محبت کرده باشی، احساس می‌کنی قافیه را نباخته‌ای و حتماً عوض آن را خواهی دید و اگر اهل مهربانی نبوده باشی، از حضور در جامعه و بین دانش‌آموزان که همه‌جای جامعه هستند، شرم می‌کنی.

از وسایل روز مانند فیلم، اینترنت، ماهواره و... برای آموزش در کلاس درس استفاده می‌کنم. آن زمان که تلویزیون نبود، من اسلاید سر کلاس درس می‌بردم

گاهی اوقات بچه‌ها را به حاشیه شهر می‌بردم و به آن‌ها پرسش‌نامه می‌دادم تا ضمن گفت‌وگو با مردم، آن پرسش‌نامه‌ها را پر کنند